



وطنیات و هنرهای سنتی در اشعار صائب تبریزی

اله یار رضایی بوکی^۱، مهدی فاموری^{۲*}، محمدهادی خالق زاده^۳

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران، allahyarrezaei1360@gmail.com
^{۲*} (نویسنده مسئول) استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران، rezayeeboki@gmail.com
^۳ استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران، asatirpars@yahoo.com

چکیده

شعر به عنوان منظومه فکری شاعر در ارتباط مستقیم با جامعه و تحولات آن شکل می‌گیرد. بنابراین واکاوی اشعار یک شاعر می‌تواند تصویری کامل از جامعه‌ای که در آن زیسته و تحولات آن ارائه دهد. صائب تبریزی به عنوان یکی از شاعران دوره صفویه است که به عنوان یک نماینده برجسته سبک هندی شناخته می‌شود. دوره حکومت صفویه (۹۰۷-۱۳۵۰ق)، دوره پر فراز و نشیبی در حیات فکری و هنری جامعه ایران بود. مسئله‌ای که در این میان می‌توان مطرح کرد این است که تحولات این دوره چه بازتابی در شعر صائب تبریزی داشته است. این پژوهش با تکیه بر روش تحلیلی و توصیفی و با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای به دنبال پاسخ به این مسئله است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که شاعران سبک هندی دو دوره متفاوت را در زندگانی خویش تجربه کردند؛ در دوره نخست، با بی‌بضاعتی و ناتوانی مالی، اشعاری را در وطن سرودند و در دوره دوم، با ثروتی اندوخته از حمایت درباریان سرزمین هند به بیان خیالات شاعرانه به طرز تازه و معنی بیگانه پرداختند. صائب از جمله شاعران سبک هندی است که با غربت‌گزینی، مدتی از عمر شاعری خود را در هند گذرانده است؛ لذا «وطن» و مفاهیم مرتبط با آن در شعر او می‌تواند نمایانگر چگونگی نگرش او نسبت به فضای فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی عصر خویش باشد و از لابلای این اشعار، به دلایل مهاجرت وی به سرزمین هند پی برد. از سوی دیگر اشعار وی سرشار از مفاهیم هنرهای سنتی است که می‌تواند جلوه‌ای از رونق هنری عصر صفوی باشد.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی نقش فضای اجتماعی و فرهنگی جامعه در جایگاه مفهوم وطنیات و هنر سنتی

در شعر صائب تبریزی

۲. ترسیم ابعاد مختلف مفهوم وطن در شعر صائب تبریزی

سوالات پژوهش:

۱. فضای فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی چه تأثیری بر فضای شعری صائب تبریزی داشته است؟

۲. نگرش صائب تبریزی صائب در مورد وطن و غربت چگونه است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره: ۳۸

دوره: ۱۶

صفحه ۱۴۱ الی ۱۵۹

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۸/۰۵/۰۵

تاریخ داوری: ۱۳۹۸/۰۶/۱۸

تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۷

تاریخ انتشار: ۱۳۹۹/۰۶/۰۱

کلمات کلیدی

سبک هندی، صائب تبریزی، عصر صفویه، وطن، هنرهای سنتی.



DOR:

<https://dori.net/dor/20.1001.1.1735708.1399.16.38.9.2>

ارجاع به این مقاله

رضایی بوکی، اله یار، فاموری، مهدی، خالق زاده، محمد هادی. (۱۳۹۹). وطنیات و هنرهای سنتی در اشعار صائب تبریزی. هنر/اسلامی، ۱۶ (۳۸)، ۱۴۱-۱۵۹.



dx.doi.org/10.22034/IAS.2019.209459.1086/



۱. مقدمه

سیر تحول مفهوم وطن در ادبیات فارسی همگام با تحولات سیاسی اجتماعی بوده است. تا دوره بازگشت، وطن در دو معنای زادگاه شاعر و درگاه الهی به کار رفته است؛ اما با شکل‌گیری دوره مشروطه، وطن و مؤلفه‌های آن نیز دچار دگرگونی شد. وطن در شعر شاعران عصر صفوی از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا با تشکیل دولت صفوی در آغاز قرن دهم هجری قمری رویدادهای ایران در عرصه داخلی و خارجی، نسبت به قبل از آن به میزان قابل توجهی تغییر یافت و علاوه بر این که در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی تغییرات عمده‌ای آشکار شد، در قلمرو شعر و ادب نیز تحولات فراوانی رخ داد و خاندان صفوی، خود صاحب علم، فضل و سخن‌سنج و سخن‌شناس بودند و از شعرا حمایت می‌کردند. شعر این دوره روال منطقی دوره گذشته است و مانند هنر آن عهد، دنبال وضع و حالتی حرکت می‌کرد که در اواخر سده نهم بود؛ یعنی به طرف نکته‌سنجی، مضمون‌آفرینی، خیال‌پردازی و سادگی زبان. تمام شاعرانی که در سده دهم ظهور کرده و بعضی از آنان مانند شرف جهان قزوینی، غزالی مشهدی، وحشی بافقی، ثنایی مشهدی، عرفی شیرازی و محتشم کاشانی از استادان شعرند. هنر نیز در عصر صفوی و با تکیه بر حمایت مالی و غیرمالی شاهان صفویه وارد دوره از رشد و شکوه گردید که جلوه‌های آن در شهرهای کوچک و بزرگ قابل مشاهده بود. این تحول در زندگی اجتماعی مردم نیز نمود واضحی داشت. در این میان شعر شاعران این دوره به عنوان برشی کوچک از چهره‌ی جامعه، از این مسئله بی‌تأثیر نبوده است. بنابراین واکاوی مفهوم وطن و هنرهای سنتی در اشعار صائب تبریزی به عنوان یکی از شاعران برجسته‌ی این دوره می‌توان تصویر روشنی از فضای فرهنگی و تحول در مفهوم وطن ارائه دهد.

تاکنون پژوهش مستقلی به «بررسی وطن در شعر صائب» پرداخته نشده است؛ با وجود این، در برخی پژوهش‌ها، به صورت پراکنده به موضوعاتی مرتبط با آن اشاره شده است که عبارتند از: مهری بسناس در مقاله «نقش شاعران شیعه عصر صفوی در انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه قاره هند» (۱۳۹۶) به بررسی نقش شاعران شیعه عصر صفوی در ترویج مذهب تشیع و زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند در قرن‌های ۹ و ۱۰ هجری پرداخته است. بر اساس این پژوهش، پادشاهان هند برای آداب و رسوم ایرانیان و زبان فارسی اهمیت ویژه‌ای قائل بودند. از این رو شاعران شیعه، هم برای محکم کردن پایه و اساس شیعه و هم برای گسترش زبان فارسی و تمدن ایرانی به هند مهاجرت کردند؛ به طوری که طالب آملی، معروف‌ترین شاعر در عصر جهانگیر و صائب تبریزی، ملک الشعرا دربار شاه جهان شد و جهانگیر و همسرش به فارسی شعر سرودند.

عبدالحمید صادق‌پور در مقاله «ترویج ادب فارسی در هند در عهد صفوی، پیوند دو فرهنگ» (۱۳۹۳) با بررسی دیوان‌های اشعار دوره صفویه به این پرسش پاسخ دهد که به چه میزان فرهنگ و ادب فارسی در هند توسعه یافته و به چه میزان فرهنگ هندی در زبان فارسی نفوذ کرده بود؟ برای پاسخ به این سؤال، ابتدا دیوان‌های اشعار فارسی که در هند سروده شده و شاعران ایرانی مقیم هند و هندیان فارسی‌سرا مورد بررسی قرار داده و سپس فرهنگ هندی را در اشعار شاعران

ایرانی بررسی کرده است. یحیی کاردگر و بهاءالدین اسکندری در مقاله «انگیزه سفر به هند در آینه شعر صائب» (۱۳۹۲) به بررسی علل مهاجرت شاعران ایرانی به ویژه صائب به سرزمین هندوستان پرداخته است. احمد گلچین در کتاب *کاروان هند* (۱۳۶۹) به شرح حال و بررسی اشعار شاعران ایرانی مقیم هندوستان پرداخته است. با این همه هیچ مقاله یا کتاب یا رساله‌ای یافت نشد که مستقلاً به مفهوم وطن در شعر صائب پرداخته باشد. عدم توجه صفویان به شعر، سبب مهاجرت شاعران به هند و سکونت در درباریان هند شد؛ صائب از جمله این شاعران است و «وطن» و مفاهیم مرتبط با آن بازتاب‌های گوناگونی در اشعار او یافته است که در این پژوهش به بررسی آن می‌پردازیم.

این مطالعه، بر اساس روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است و برای دستیابی به هدف تحقیق، اطلاعات مورد نیاز پس از مراجعه به محتوای منابع و مآخذ مرتبط با موضوع تحقیق که در قالب کتاب و مقالات علمی انتشار یافته بودند، با روش سندکاوی فیش‌برداری شده و سپس مضامین مرتبط با وطن در دیوان صائب استخراج و مورد تحلیل قرار گرفته است.

1. رویکرد حکومت صفوی به شعر و هنر سنتی

شعر و هنر به عنوان دو جنبه از افراد در دوره‌های مختلف تاریخی دچار فراز و فرودهایی شده‌اند. دوره حکومت صفویه در ایران یکی از مهنرین مقاطع تاریخی از نظر سیاسی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی بوده است. مطالعه و واکاوی وضعیت شعر و هنر سنتی در دوره صفویه نشان می‌دهد تحولات در این دو حوزه به شدت تحت تأثیر رویکرد سلاطین صفوی بوده است. با وجود این که بنابر رسم، شاعران سده نهم و آغاز سده دهم، قدم‌هایی در نوآوری بر می‌داشتند؛ ولی سخت تحت تأثیر زبان و شیوه بیان شاعران نزدیک به آن عهد و زمان خاصه حوزه ادبی هرات بودند و حتی در طرح غزل‌ها و نظم قصیده‌های خود بسیار به اثرهای آن بزرگان چشم می‌دوختند، به هر حال زبان و شیوه بیان اظهار معنی و مقیاس فصاحت و بلاغت کلام در نزد آنان همان بود که نزد شاعران ماقبل سده نهم می‌بینیم و به همین دلیل است که در سخن آنان بینونت تمام با کلام گویندگان قدیم مشاهده می‌کنیم» (صفا، ۱۳۷۴: ۵۲۲). با وجود این، «پایه معلومات هم در این زمان تنزل یافته بود، زبان فارسی به سبب طول زمان و عدم تدریس و تتبع و از یاد رفتن لغات دری، محتاج به تحصیل بود، ولی تحصیل نمی‌شد و کتاب هم کم بود، و غالباً فقط عربی می‌خواندند» (بهار، ۱۳۷۶: ۳ / ۱۲۰۳) همین امر باعث می‌شود که «سطح فرهنگ و نویسندگی چه در نظم، و چه در نثر طوری پایین می‌آید که شخص متأمل می‌شود [...] از این جاست که من به این عقیده ادعان کرده‌ام که در این دوره به واسطه توجه علما و دولت به علوم دینی و اهتمام همه رجال مملکت که پیشوایان جامعه و توده مردم‌اند به نشر شرعیات و توسعه دامنه تولد و تبرا، دیگر توجه و اعتنایی به تحصیل ادبیات عربی و فارسی نشده و به قول علمای آن دوره، اهمیتی به کمالیات نمی‌دادند» (همان: ۱۲۱۶).

برخی نیز، بر این باورند که دولت صفوی به شخصیت‌های مذهبی فراوانی می‌دادند و در مقابل آن، برای شعر و شاعری ارزشی قائل نبودند و شعر فارسی به کلی از طراوت و جزالت افتاد و از سیاق کلام فصیح و بلیغ استادان

قدیم به شکل عجیبی منحرف گردید. مضامین دلنشین و معانی رنگین که دست استادان سخن آن‌ها را در زیباترین لباس‌ها به جلوه در آورده و در کمال رسایی و تمام‌اندازی بر کرسی قبول خاص و عام نشانده بود متروک و مهجور شد و کسانی که لیاقت ایجاد آن را نداشتند، حتی از خواندن آن‌ها و تتبع کلام سخن‌سرایان پیشین نیز خودداری کردند (ر.ک: وحشی، ۱۳۸۲: مقدمه). صاحب‌نظران علل انحطاط ادبیات در دوره صفوی را به شرح ذیل دانسته‌اند:

- ۱- پادشاهان صفوی ترک زبان بودند.
- ۲- تصوف و عرفان را که با شعر پیوند استواری داشت، از میان بردند.
- ۳- از گویندگان و نویسندگان حمایت نمی‌شد.
- ۴- عالمان شیعی که از بیرون ایران آمدند زبانشان عربی بود.
- ۵- پادشاهان صفوی با شعر مدحی درباری مخالف بودند.
- ۶- سلاطین در پی کشورگشایی، فرصت پرداختن به شعر و ادب را نداشتند.
- ۷- شاعران، ترک دیار کردند و به دربارهای بیگانه پناه بردند» (تمیم‌داری، ۱۳۷۲: ۹۹-۱۰۰)

اسکندر بیگ منشی در تاریخ عالم‌آرای عباسی، در باره عدم توجه شاهان صفوی به شاعران مداح گفته است: «در اوایل حال حضرت خاقانی جنت مکانی [را] توجه تمام به حال این طبقه بود...» و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه عظیم می‌فرمودند چون این طبقه علیه راه گذراندن قطعه و قصیده نمی‌دادند. مولانا محتشم کاشی نمی‌دانستند زیاده توجهی به حال ایشان نمی‌فرمودند و راه گذراندن قطعه و قصیده نمی‌دادند. مولانا محتشم کاشی قصیده غراً در مدح آن حضرت و قصیده دیگر در مدح مخدّره زمان شهزاده پریخان خانم به نظم آورده از کاشان فرستاده بود، به وسیله شهزاده مذکور معروض گشت، شاه جنت‌مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعراء زبان به مدح و ثنای من آلاینند، قصاید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم‌السلام بگویند، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند؛ زیرا که به فکر دقیق و معانی بلند و اشعارهای دور از کار در رشته بلاغت در آورده به ملوک نسبت می‌دهند که به مضمون «از احسن اوست اکذب او» اکثر در موضع خود نیست، اما اگر به حضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است. غرض که جناب مولانا صله شعر از جانب اشرف نیافت!» (مرز آبادی، ۱۳۵۱: ۱۹).

درباره هنر سنتی باید گفت: هیچ هنری وجود ندارد که کاملاً غیر دینی باشد. هنر می‌تواند به میزان نسبی غیر دینی باشد. چنین هنری به علت فقدان یک موضوع دین، غیر دینی و غری عرفی تلقی شود، لکن به سبب انضباط صوری که سبک آن را به وجود می‌آورد سنتی است (شوان، ۱۳۷۶: ۹۶). در حالی که شعر و شاعری در این دوره وارد دوره‌ای از رکود نسبی گردید، و وضعیت هنر و هنر سنتی بسیار متفاوت بود. دوره صفویه دوره اوج و ترقی و تکامل هنر در ایران است. همان طور که تحلیل و بررسی حوادث تاریخی بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی خاص آن دوره امکان‌پذیر نیست، پرداختن به هنر نیز بدون بررسی دقیق بستر رشد خاص آن کاری ناممکن است. در دوره صفویه به

علت ایجاد ثبات سیاسی و به موازات آن رفاه نسبی اقتصادی، هنر در زمینه‌های مختلف معماری، قالی بافی و نقاشی و دیگر هنرها به رونق و افروزی دست یافت (صفاکیش، ۱۳۹۰: ۴۸۲)

۲. مفهوم وطن در حیات سیاسی ایران

مفهوم وطن به معنای امروزی آن سابقه چندانی در تاریخ حاکمیت سیاسی کشور ایران ندارد و نه تنها در کشور ما، بلکه به عقیده مدرنیست‌ها در غرب هم، وطن در مفهوم جدید آن - یکی از مفاهیم مهم و محوری ناسیونالیسم است و با معنای «ملت» و «دولت ملی» ارتباط تنگاتنگ دارد - چندان سابقه دیرینه‌ای ندارد؛ چرا که ناسیونالیسم خود پدیده‌ای است جدید در تاریخ. (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۱۲). سرزمین آرمانی ایرانویج تنها بدین جهت که سرزمینی مطابق بهشت نخستین بوده و از این‌روی آرمانی برای اندیشه و تحرک فکری ایرانیان است، یکی از پایه‌های اندیشه سیاسی ایران‌شهر محسوب نمی‌شود، «ایرانویج و تبعات آن تأثیری آن‌چنان عمیق بر حیات سیاسی ایرانیان گذارد، که نتایج آن تا به امروز نیز مشهود است. ایرانویج تنها در اندیشه آرمانشهری رخ نمی‌نماید، بلکه کل هویت ایرانیان وابسته به‌درک آن است؛ و آن‌چه ما تاکنون در این فصل گفتیم در حکم مقدمه‌ای برای رسیدن به بحث درباره این مفهوم است که ظهور اندیشه ایرانویج، چگونه در اندیشه سیاسی ایران‌شهر نقش مهمی ایفا می‌کند.

ایرانویج سرزمینی مینوی است، الیاده گفته است: «جهان پیرامون ما، جهانی که به دست بشر معمور و آبادان شده اعتبار چندانی ندارد، جز آن‌چه که توسط نمونه‌ای مینوی که اسوه و الگوی آن است، بدو ارزانی می‌شود. نه تنها شهر و پرستشگاهش نمونه‌های مینوی دارند، بلکه این حکم در سرتاسر سرزمینی هم که آن‌جا ساکن است، صدق می‌کند» (الیاده، ۱۳۶۵: ۲۴) با ظهور مفهوم ایرانویج ما ناگهان با دو مفهوم ایران و انیران (خودی و غیرخودی یا بیگانه) روبرو می‌شویم. ملت مهاجر که پس از قرن‌ها کوچ‌رویی، وطن جدیدی یافت، اکنون با مفهوم مرز و قرار گرفتن در درون یک محدوده مشترک و داشتن نژادی واحد آشنا می‌شود. نویسنده بندهش بر اساس یک ریشه‌شناسی عامیانه کشور را مأخوذ از واژه kis به معنای شیار و مرز دانسته است. حال آن‌که این کلمه اصلاً به معنای سرزمین مزروع و آبادان است. (رضایی‌راد، ۱۳۷۸: ۲۰۴)

تقسیم‌بندی ایران و انیران همچون تقسیم‌بندی یونانیان و بربرها است. در ذات این تفکر، این معنا نهفته است که سرزمین خود را مرکز جهان بدانیم (که در مورد ایرانویج از لحاظ اسطوره‌ای چنین نیز هست) و دیگران را حواشی؛ سایر سرزمین‌ها بر اساس مرکزیت سرزمین ما مرتب شده و حول آن قرار گرفته‌اند.

افلاطون در رساله مرد سیاسی می‌نویسد: «کسی که بخواهد جنس انسان را به دو نوع تقسیم کند، حق ندارد، همان‌طور که اغلب مردم شهر ما عادت دارند، عمل کند، یعنی «یونانی‌ها» را از همه مردم دیگر جدا سازد و یک نوع مخصوص بشمارد و سپس همه ملل دیگر را با این‌که هیچ‌گونه وجه اشتراکی با یکدیگر ندارند، به یک نام واحد، یعنی «بیگانه» بخواند و چنین فرض کند که همه آنها با هم نوع واحدی را تشکیل می‌دهند... تقسیم کردن انسان‌ها به این نحو که مثلاً لیدی‌ها یا فریگی‌ها در یک طرف و همه مردم دیگر در طرف دیگر قرار داده شوند، کار کسی است که

نخواهد هر یک جزء که او در نتیجه تقسیم به دست می‌آورد، در عین حال نوع معینی باشد. همو ملاک تقسیم‌بندی را، از زبان مرد بیگانه، خطاب به سقراط جوان، چنین تشریح می‌کند: ما حق نداریم جزء کوچکی را از اجزای بسیار بزرگ‌تر جدا کنیم، بدون این‌که مفهوم‌ها را در نظر بگیریم، بلکه هر قسمتی باید مفهوم مخصوص خود را داشته باشد. «همانجا» جستجو از مسأله وطن و ملیت به شکل جدید و اروپایی آن، که امروز در سراسر جهان مورد توجه ملت‌هاست، سابقه‌ای چندین‌ساله ندارد «از غرب به دیگر سرزمین‌های جهان راه یافته و در غرب نیز چندان سابقه دیرینه‌ای ندارد. بیش و کم از قرن هیجدهم و با مقداری گذشت هفدهم آغاز می‌شود. مفهوم قومیت و وطن در شکل مشخص و فلسفی آن که در علوم اجتماعی و سیاسی مطرح است و درباره عناصر سازنده آن بحث‌ها و اختلاف نظرهای فراوان می‌توان یافت امری است که اروپا با آن در قرون اخیر روبرو شده است و به مناسبت دگرگونی‌هایی که در نظام اقتصادی ملل اروپا از زمین‌داری به بورژوازی و در بعضی ملل سوسیالیسم روی داده حرکت این فکر دگرگونی‌ها داشته است. در تعریف قومیت از وحدت و اشتراک در سرزمین، زبان، دین، نژاد، تاریخ، علایق و دلبستگی‌های دیگری که انسان‌ها ممکن است در یک جبهه قرار دهد سخن‌ها گفته‌اند اما هیچ‌کدام از این عوامل به تنهایی سازنده مفهوم قومیت و در نتیجه حوزه مادی آن که وطن است، نیست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۳).

۴-۲- وطن و عالم برین

یکی از مفاهیم وطن در گذشته، به اعتبار انسان‌شناسی دینی عرفانی، عالم برین است که با تعبیر متفاوتی از آن یاد شده است. تعبیری همچون شهر کلان، ناکجاآباد، عالم قدس، کوی دوست، کنگره عرش، فردوس برین، باغ ملکوت و... حاکی از این مفهوم هستند:

ما چو سیلیم و تو در یا، ز تو دور افتادیم
به سر و روی دوان گشته به سوی وطنیم

(مولوی، ۱۳۸۲: ۵۸۰)

۴-۳- وطن یعنی زادگاه

تلقی دیگر از وطن، آن‌را در حد زادگاه و محل زندگی و نشو و نما تنزل می‌دهد. این مفهوم در ادبیات رایج بوده حتی تا امروز در برخی اشعار شعرای معاصر هم قابل مشاهده است.

۴-۴- جهان وطنی

«اندیشه وحدت انسانی در این جهان، از زوایای گوناگون مطمح نظر بسیاری از اندیشمندان بوده است. اگر مکتب ادبی اونیانیسم (unimismna) به نزدیک شدن و همگرایی افراد بشر و تقویت مبانی این همگرایی و یکی کردن جامعه بشری می‌اندیشد، در حوزه‌هایی بیرون از این مکتب ادبی نیز اصل این اندیشه پیروانی دارد... تا جایی که در شعر معاصر فارسی نیز رگه‌هایی از این اندیشه یافت می‌شود که البته بیشتر مبتنی بر احساسات و عواطف گذراست تا

اندیشه‌ای سنجیده و ماندگار. مثلاً فرخی یزدی در یکی از اشعارش خواهان از میان رفتن مرزهای جغرافیایی در میان کشورها شده است. به نظر او این عامل جدایی انسان‌ها از همدیگرند:

مابین بشر شد سد، چون مسأله سرحد
زین بعد ما لک را، بی فاصله با ید کرد

(یزدی، ۱۳۶۳: ۱۱۹؛ نیکوبخت، ۱۳۸۵: ۱۳۶)

۵ - مهاجرت و غربت گزیدن صائب

طینت و ذات موجودات جهان چنین اقتضا می‌کند که به راحتی و از سر میل و رغبت قادر نیستند، وطن مألوف خویش را به راحتی ترک کرده و جای دیگری را برای زیستن انتخاب نمایند، مگر این که عواملی باعث شود که این کار صورت گیرد. شواهد در عالم خلقت نشان می‌دهد که حتی حیوانات هم، دلبستگی عجیبی به خانه و کاشانه خود دارند و حاضر نیستند آن را رها کنند، مگر این که به زور مجبور به ترک شوند. در این راستا انسان‌ها هم از بدو خلقت تاکنون به موطن خویش عشق ورزیده و در هیچ برهه‌ای، تاریخ به یاد ندارد که هجرت بدون دلیل صورت گرفته باشد و هر کجا از هجرت نام برده شده، معمولاً با غم، اندوه و حسرت بسیار همراه بوده است:

من و دو چشم تر و خاک کربلا صائب
ز عافیت طلبان سیر اصفهان تنها
(صائب، ۱۳۷۴ ج ۱: ۲۰۶)

به همین خاطر است که صائب می‌گوید :

تا نیاید پا به سنگت، از وطن بیرون میا
دانه تا در خوشه است از آسیا آسوده است
(همان: ۳۴۵)

همین تکبیت صائب به خوبی نشان می‌دهد که هجرت از وطن، علاوه بر دلتنگی‌ها و غم و اندوه فراوان آن، چه بسا خطراتی را هم در پی خواهد داشت. بررسی اشعار وی نشان می‌دهد که او ظاهراً تمایلی به ترک وطن نداشته است:

بی خبری ز پای خم، برد به سیر عالم
ورنه به اختیار کس، ترک وطن نمی‌کند
(همان: ۷۹۴)

غربت مپسندید که افتید به زندان
بیرون ز وطن پا مگذارید که چاه است
(همان: ۳۹۳)

بنابراین اگر صائب و شاعرانی دیگر در یک دوره تاریخی مجبور شده‌اند وطن خویش را ترک گفته و به سرزمینی دیگر هجرت کنند، دلایل پیدا و پنهان زیادی وجود داشته است که توانسته بر احساس حب وطن غلبه نماید و گروهی را روانه دیار غربت کند. در یک نگاه تاریخی می‌توان به این نکته رسید که عصر صفوی در پیکره تاریخ ایران زمین، بنابر گفته مورخان، با توجه به این که با داشتن یک حکومت مرکزی بسیار نیرومند، موفق به تغییرات زیادی

در زمینه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گردید و همین تغییرات، پایه و اساسی شد که بر مبنای آن، صفویه قدرت خود را استقرار و استمرار بخشید و به تبع همین موضوع، این دوره شاهد پیشرفت‌های چشمگیری هستیم، ولیکن عواملی که تقریباً پیشینه‌ای تاریخی بر حاکمیت‌های ایرانی داشته، در این دوره نیز موجب شد که اقتصاد، شکوفایی و رونق خود را بیشتر از اتفاق موجود نمودار و استمرار نبخشد. « بروز جنگ‌های فراوان داخلی و خارجی، حوادث طبیعی، تأثیر استبداد بر جامعه، افزایش مالیات‌ها بر مردم، بی‌توجهی به شبکه آبیاری و عمران کشور، ناامنی راه‌ها و کاهش تجارت خارجی و بی‌ارزش بودن پول در معاملات (پول ارزش مصرفی داشت) و مواردی از این دست، آسیب شناسی نمود که مانع رشد و توسعه اقتصادی ایران عصر صفوی شده است. » (اخضری و کجباف، ۱۳۹۲ : ۴۷) بنابراین برخلاف آنچه که مورخان معتقدند که این عصر، دوره شکوه و اقتدار ملی است، اما شاعران نازک خیال شعر و ادب فارسی نظری دیگر دارند :

گل در چمن بجز خار، در پیرآهن ندارد آب و هوای راحت، خاک وطن ندارد

(کلیم، ۱۳۶۹ : ۴۲۴)

قسمت ما نیست از صبح وطن جز تیرگی چشم ما از سرمه شام غریبان روشن است

(صائب، ۱۳۷۴ ج ۱ : ۳۶۰۶)

بنابر آنچه که از مفهوم شعر گویندگان این دوره برمی‌آید، این که محفل وطن، برای شاعران نازک خیال فارسی آن قدر نابسامان و پریشان است که قادر نیست، آن‌ها را در خود نگه دارد تا جایی که شاعران عصر صفوی از موطن آباء و اجدادی خود دل کنده و راهی دیار غربت می‌شوند و سرزمین هند را همچون کشتی نوح می‌پندارند:

ز هند دیده بد دور، عشرتستان است دل شکفته و طبع گشاده ارزان است

سواد اعظم اقلیم عافیت هند است سراب اینجا سیراب ز آب حیوان است

چرا نخوانم دارالامان حادثه‌اش که هند کشتی نوح و زمانه توفان است

(کلیم، ۱۳۶۹ : ۴۲۴)

صائب از جمله شاعرانی است که مدتی از دوران زندگانی خود را در هند سپری کرده است. او در سال ۱۰۳۴ هـ-ق از اصفهان عازم هندوستان شد. اگرچه او نازک‌خیالی شاعرانه و طرز تازه سخنوری را - که صائب از آن با عنوان اشعار رنگین، معنی رنگین، معنی بیگانه و ... یاد کرده است- از مهم‌ترین انگیزه‌هایش برای مهاجرت به هند برمی‌شمارد:

به جای لعل و گوهر از زمین اصفهان صائب به ملک هند خواهد برد این اشعار رنگین را

(صائب، ۱۳۷۴ : ۳۴۵)

ولی دلایلی دیگر در این هجرت وجود داشته که توانسته شاعران عصر صفوی را راضی به ترک وطن کند. یحیی آرین پور معتقد است که: « بی‌اعتنایی سلاطین صفوی به شعر و شاعری موجب شد شعر از محیط دربار قدم بیرون نهد و

گویندگان غزل سرا و مثنوی سازان از ایران دوری جویند و بیشتر به بارگاه شاهان گورگانی هند روی آورند.» (آرین پور، ۱۳۵۵ ج ۱ : ۱۰) از طرف دیگر «به سبب گرامی‌داستی که حکومت از هنرمندان، شعرا و اندیشمندان می‌کردند، هند به نوعی سرزمین فرست‌ها تلقی می‌شد.» (زرین کوب، ۱۳۸۳ : ۴۰۶ و ۴۰۵) انگیزه‌ای که شاعران بسیاری را از فضای ادبی ایران به سوی درباریان هند سوق داد که با نگاهی به کتبی از قبیل کاروان هند می‌توان به این واقعیت تاریخی پی برد. هند در این دوره، کعبهٔ آمال شاعران و ادیبان ایرانی بوده و این امر، در جای جای دیوان شاعران، به ویژه صائب انعکاس یافته است. (کاردرگر و اسکندری، ۱۳۹۲ : ۱۰۷)

حاصل خاک مراد کشور هندوستان نامرادان وطن را کام شیرین کردن است
(صائب، ۱۳۷۴ : ۴۷۵)

البته این فرضیه که پادشاهان صفوی به شعر و شاعری بی‌اعتنا بوده‌اند، کاملاً مردود است، چرا که بسیاری از همین پادشاهان از طبع شاعری برخوردار بوده و حتی دیوان شعر از آن‌ها باقی مانده است. از آنجا که تفکر شیعی این پادشاهان در آن دوره کاملاً غالب بوده است، لذا آن‌ها به اشعاری بیشتر توجه داشتند که در مدح و ثنای اهل بیت باشد و به غیر از آن وضعی نمی‌نهادند. به عبارت دیگر تقابل دو مذهب شیعه و سنی، جایگاه شاعران را به چالش کشید تا جایی که بسیاری از شاعران به خاطر گرایش‌های مذهبی و ترس از مجازات، مجبور به ترک ایران شدند. «غزالی مشهدی به سبب آنکه به وی تهمت بد مذهبی زده بودند، به هند گریخت و مثنوی نقش بدیع را برای علیقلی خان زمان به نظم درآورد و البته هزار دینار هم صلح گرفت» (ر. ک. : ترکمان، ۱۳۶۴ ج ۱ : ۲۱۹) در این میان برخی هم معتقدند که علت اشتها شاعران صفوی به هندی این است که «هواداران این سبک در دورهٔ صفوی به خاطر نوع رفتار و سلوک شاهان صفوی، آرزومند زندگی در هند بودند.» (تاریخ کمبریج، ۱۳۸۷ : ۱۶۲ / ۶) این موضوع به خوبی می‌تواند بر علت هجرت شاعران ایران به دیار هند صحه بگذارد. از طرف دیگر شاعران از آغاز تولد شعر فارسی تا زمان صفویه در دربارها حضور داشتند و از یک زندگی مرفه و اشرافی برخوردار بودند ولی عدم توجه کافی پادشاهان صفوی به شاعران و وضع معیشتی آن‌ها می‌تواند یکی از دلایل روی‌گردانی شاعران از دربار شاهان صفوی باشد البته نمی‌توان انگیزهٔ مالی را به تمام شاعران مهاجر تعمیم داد، چرا که گرایش‌های مذهبی و تعصب پادشاهان صفوی به مذهب شیعه نیز تا حد زیادی عرصه را بر بسیاری از شاعران آن دوره تنگ کرده بود. در حالی که تسامح و تساهل هندیان نسبت به دین و مذهب می‌توانست آنجا را به کعبهٔ آمال و آرزوهای شاعرانی ایرانی تبدیل کند.

صائب پس از مدتی، به کابل رفت. حکمران کابل، خواجه احسن الله مشهور به ظفرخان که خود شاعر و ادیب بود، بر صائب ارزش و احترام خاصی قائل بوده است. ظفرخان پس از راه‌یابی به دربار شاه جهان، صائب را نیز با خود همراه کرده و شاه جهان صائب را مورد عنایت قرار داده است. در سال ۱۰۳۹ هـ ق که صائب و ظفرخان در رکاب شاه جهان در برهانپور بودند، خبر رسید که پدر صائب از ایران به اکبرآباد هندوستان آمده است و می‌خواهد او را با خود به ایران

ببرد. صائب از ظفرخان و پدر او، خواجه ابوالحسن تربتی اجازه بازگشت خواست اما حصول این رخصت تا دو سال طول کشید. در سال ۱۰۴۲ هـ ق که حکومت کشمیر به ظفرخان (به نیابت از پدرش) واگذار شد، صائب نیز به آن جا رفت و از آنجا هم به اتفاق پدر عازم ایران شده و در اصفهان اقامت گزید. (صفا، ۱۳۶۸: ۱۲۷۵). او در اشعار خویش، به تقابل اصفهان و هند پرداخته و با وجود اینکه در هندوستان به مقام والایی رسیده بود، به تمجید از اصفهان پرداخته است:

صائب از هند مجوع شرت اصفهان را فیض صبح وطن از شام غریبان مطلب

(صائب، ۱۳۷۴: ۵۷۶)

با وجود غربت‌گزینی صائب، وطن از مضامین اصلی شعر او به شمار می‌آید که در دو معنای متفاوت به کار رفته است:

۶- وطن در شعر صائب

۶-۱- وطن عرفانی

انسانی که درونش نسبت به حق آگاه باشد به تصفیه دل و تزکیه درون پرداخته و به اصل و مبدأ خویش بینا شده می‌داند که اصل وی جهان حس نیست و از سرزمینی غیر مادی، در دنیای ماده به غربت گرفتار آمده است و خود را تنها و غریب می‌داند و از این جهت به اندیشه بازگشت به موطن اصلی می‌افتد و تمام هم و غم خویش را به آن می‌نهد تا از این درجه نازل به مرتبه عالی پیشین خود بازگشت کند. او به خاطر افتراق و اغتراب از حق تعالی مثل نی‌ای است که از نیستانش جدا شده و برای بازگشت بی‌قرار است. در همین راستا جویای اصل بودن و میل بازگشت جزءها به سوی کل یکی از موضوعاتی است که بارها و بارها در اشعار شاعران حق‌طلب و خداجو بدان برمی‌خوریم. (عناقه و کلاهدوز، ۱۳۸۹: ۱۸۶) صائب از جمله این شاعران است. در شعر او، وطن در معنای عرفانی آن همان مفهومی را دارد که «نیستان» در مثنوی معنوی به خود گرفته است. او با قطع تعلقات زمینی و طی سلوک عرفانی خواستار رسیدن به وطن عرفانی است:

خاک صحرای عدم از خون هستی بهترست بر سر جان اینقدر ای شمع لرزیدن چرا
کور را از رهبر بینا بریدن غافل است بی سبب از عیب بین خویش رنجیدن چرا
سرو من، با سایه خود سرگرانی رسم نیست اینقدر از خاکسار خویش رنجیدن چرا
سنگ را پر می دهد شوق عزیزان وطن ای کم از سنگ نشان، از جا نجنبیدن چرا

(صائب، ۱۳۷۴: ۱۶۵)

«روح انسان همچون پرنده‌ای است که از بد حادثه در این خراب‌آباد غربت افتاده است و پس از اینکه روح شرایط و وضع خویش را در اسارت و غربت دریافت و به موانع بازگشت به وطن اصلی خود آگاه شد و در این حال قدم در راه

سفر از خاک به افلاک می‌گذارد.» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۴۵۷). در این سیر و سلوک، فنا از تعلقات، بقا در حق را به دنبال دارد:

از گریه خاک دام چمن می‌کنیم ما
هر سنگ پاره‌ای که فتد چشم ما بر او
تیغ فنا چو آب حیات ایستاده است
گر توتیا شود قلم استخوان ما
در غربتیم و سیر وطن می‌کنیم ما
از یک نظر عقیق یمن می‌کنیم ما
در خشکسال جسم وطن می‌کنیم ما
مشق جنون به زیر کفن می‌کنیم ما
(صائب، ۱۳۷۴: ۴۵۲)

روح انسان از دید فیلسوفان و عارفان «در این عالم نیز از وطن اصلی و معشوق ازلی خود دور افتاده است، و در وفای به آن عهد [است] سعی می‌کند که بار دیگر به معشوق الهی خود برسد» (پورجوادی، ۱۳۹۴: ۱۵۹). صائب نیز بر مبنای این تفکر، با یاد وطن، ناله سر می‌دهد و خواستار رسیدن به آن است:

در غریبی دلم از یاد وطن خالی نیست
روح در جسم من از شوق ندارد آرام
چون سر زلف همان حلقه بیرون درم
مصر را شوق وطن کرد به یوسف زندان
غنچه هر جا بود از فکر چمن خالی نیست
در گهر آب من از قطره زدن خالی نیست
گر چه یک مویم ازان عهد شکن خالی نیست
گر چه از چاه حسد خاک وطن خالی نیست
(صائب، ۱۳۷۴: ۶۸۰)

برای رسیدن به این وطن، باید عاشقانه گام برداشت و درون را از تیرگی‌ها جلا داد، وصل به این وطن، نه با پای جسمانی بلکه با تزکیه و تصفیة دل امکان‌پذیر است:

وادی عشق نگردهد به گرانجانی قطع
سرمه از فیض سفر مایه بینش گردید
قدم اول این راه سفر در وطن است
یقل تیرگی بخت جلای وطن است
(صائب، ۱۳۷۴: ۴۵۲)

۶-۲- وطن زمینی

در بُعد زمینی، وطن در شعر صائب از اهمیت خاصی برخوردار است و نمودار فضای سیاسی و اجتماعی عصر شاعر است. صائب به وطن دلبستگی داشته است و این ادعا را می‌توان در بازگشت به وطن پس از هفت سال ثابت کرد؛ در حالی که اغلب شاعران در آن سرزمین ماندگار شدند. گویا صائب رغبتی به دوری از وطن نداشته و از مهاجرت ترس داشته است؛ ولی ناگزیر به ترک وطن می‌شود:

به چه امید کسی از وطن آید بیرون؟
منزل اول یوسف چو درین ره چاه است

(صائب، ۱۳۷۴: ۳۱۶)

۶-۳- جداناپذیری از وطن

صائب، دوری از وطن را با استفاده از مضامینی همچون «جدایی شرر از سنگ خاره»، «جدایی سکه از زر»، جدایی ثمر از شاخ»، «جدایی شکر از شیر» و ... مطرح کرده است. گویا وطن بخشی از ماهیت وجودی صائب بوده است که از اقبال بد، تن به آن داده است:

آسان چسان شود ز وطن دیده ور جدا؟
رنگین شود ز باد گلرنگ، بی طلب
تا همچو لاله چشم گشودم درین چمن
کز سنگ خاره گشت به سختی شرر جدا
دستی که چون سیو نشد از زیر سر جدا
هرگز نبود داغ مرا از جگر جدا
(همان: ۶۷۶)

عواملی که صائب در اشعار خویش در مورد جدایی از وطن مطرح کرده، تقریباً همان مواردی است که در مورد دیگر شاعران این دوره نیز مصداق دارد. یکی از این عوامل، توجه درباریان هندی به شعر و باریک‌اندیشی‌های شاعرانه است. صائب نیز، در زمره شاعرانی است که سخنانش با باریک‌اندیشی و نغزگویی همراه بوده است. «از جمله ویژگی‌های شعر صائب افراط در خیال‌پردازی است، که همراه با ظرافت و لطافت‌های شاعرانه به کار می‌برد و به همین دلیل از معاصران خود برتر شمرده می‌شود. صائب به وزن‌های آرام و ملایم توجه بیشتری دارد و وزن‌های ضربی و پر حرکت در دیوان او بسامد کمتر دارد، صائب در نو کردن مضامین کهنه گذشتگان مهار بسیاری دارد. در مجموع صائب مبتکر سبکی نو در شعر فارسی است.» (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۶۸) این نوع سخن که صائب با عناوینی همچون «طرز تازه»، «معنی بیگانه» و «اندیشه غریب» از آن یاد می‌کند در هندوستان مورد توجه خاص بوده است؛ لذا صائب را به این دیار سوق داده است:

بلبل نمی‌شود به قفس از چمن جدا
حیرت مباد پرده بینایی کسی!
گر پی برد به چاشنی آن دهن نفس
چون خامه در محبت هم بس که یک دلند
صائب ز من مپرس حضور وطن که کرد
فانوس، شمع را نکند ز انجمن جدا
کز یوسفیم در ته یک پیرهن جدا
شکل به حرف و صوت شود زان دهن جدا
از هم نمی‌کند دو لبش را سخن جدا
اندیشه غریب، مرا از وطن جدا
(صائب، ۱۳۷۴: ۶۷۷)

«حسن غریب» در شعر زیر، بر این نوع سخن دلالت دارد:

در غریبی می‌کند نشو و نما حسن غریب
در وطن پیراهن یوسف به غیر از چاه نیست

(همان: ۶۴۲)

شکوه و گلایه از عدم توجه شاهان به شاعران که در قرن ششم آغاز شش شده بود، در این دوره به اوج خود می‌رسد. «شاعران پیشین، این بی‌اعتنایی را صرفاً در اشعار خویش بازتاب می‌دادند و کمتر به مهاجرات می‌پرداختند، اما در این دوره، بی‌رونق شدن بازار شعر و شاعری، به عنوان یک حادثه‌ی حسّاس، رانده شدن شاعران از دربار و مهاجرت آنان به هندوستان را در پی داشت» (شیری، ۱۳۸۸: ۶۸). صائب نیز با انتقاد از اینکه در هنرمندان در وطن خویش گمنام و غریب‌اند و کسی به آن‌ها توجه نمی‌کند، راهی دیار هند شد.

کامل هنران در وطن خویش غریبند در پشت صدف گوهر شهوار یتیم است

(صائب، ۱۳۷۴: ۳۲۶)

در وطن اهل هنر داغ غریبی دارند در صدف گرد یتیمی به جبین گهرست

(همان: ۴۸۳)

از دیگر علل مهاجرت، شرایط اجتماعی است که صائب آن را تجربه کرده است. صائب، به طبقه‌های مختلف مردم و نقد اعمال آنان پرداخته است. در بین عملکرد اقدار مختلف جامعه، مهمترین موضوعی که صائب را آزرده ساخته است، بی‌مروتی دوستان است؛ لذا صائب با دلی شکسته، غربت را بر سکونت در وطن ترجیح داده است:

بشوی نقش وطن را به رود نیل از دل
 جنون عشق ز فولاد پنجه دارد و من
 هر آنچه داده قسمت بود روان پیش آر
 صفیر خامه صائب بلند چون گرد ید
 که نیست آب مروت به چشم، اخوان را
 به تار اشک رفو می‌کنم گریبان را
 گران مکن به دل خود قدم مهمان را
 نشست شعله آواز، عندلیبان را

(همان: ۲۵۸)

با وجود اینکه در هند، روزگار را با فراخ و آسایش می‌گذرانده و در دربار شاهان علم‌دوست، ارج و منزلت خاصی داشته است؛ چنانچه می‌گوید:

در غریبی از لباس سلطنت شد کامیاب در وطن هر کس چو ماه مصر پیراهن نداشت

(همان: ۴۸۶)

همیشه شوق وطن در دل داشته و غربت‌گزینی را حاصل «سیل حوادث» دانسته است و شوق رفتن به وطن را می‌توان از لابه لای اشعار او درک کرد:

می‌رساند نفس برق سواری که مراست
بر دل از رهگذر جسم غباری که مراست
(همان)
(۲۵۳)

جان غربت زده را زود به پابوس وطن
نیست از خاک گرانسنگ به دل قارون را

حب‌الوطن صائب در وادی غربت کمند جذبه‌ای است:

کمند جذبه حب‌الوطن از وادی غربت
به دریا همچو سیل خوشخرام آورد مستان را

(همان: ۴۰۶)

در مقابل این اشتیاق، به شکوه از غربت و سرزمین هند نیز پرداخته است. او از سرزمین هند با مضامینی از قبیل
«گوشه‌ی عزلت»، «دامن عزلت»، «زهر تلخ» و ... یاد کرده است:

ما رخت خود به گوشه عزلت کشیده‌ایم
مشکل به تازیانه محشر روان شود
گردیده است سیلی صرصر به شمع ما
صبح وطن به شیر مگر آورد برون
دست از پیاله، پای ز صحبت کشیده‌ایم
پایی که ما به دامن عزلت کشیده‌ایم
دامان هر که را به شفاعت کشیده‌ایم
زهری که ما ز تلخی غربت کشیده‌ایم
(همان: ۱۲۵)

مضامین وطن‌دوستانه در اشعار صائب به گونه‌ای است که گویا او از سفر به هند پشیمان گشته است و به همین
دلیل است که دیگران را از غربت‌گزینی بر حذر داشته است:

غربت مپسندید که افتید به زندان
بیرون ز وطن پا مگذارید که چاه است

(همان: ۴۱۲)

دل در آن زلف ندارد غم تنهایی ما
به وطن هر که رسد یاد ز غربت نکند

(همان: ۴۹۳)

بی‌خبری ز پای خم، برد به سیر عالمم
ور نه به اختیار کس، ترک وطن نمی‌کند

(همان: ۷۹۵)

نواهای غریبانه‌ی صائب ناشی از فکر بازگشت به وطن است که در قالب اشعار حزن‌آلود به صورت واژه‌واژه پیوند خورده است:

از نواهای غریب صائب آتش نفس می‌توان دانست در فکر وطن افتاده است

(همان: ۱۱۲۹)

۶-۴- شوق وطن

چنان که بیان شد ظاهراً صائب تمایل چندانی به ترک وطن نداشته ولی شرایط آن زمان چنان ایجاب می‌کرد که به هند سفر کند. بعد از هجرت غم غربت تمام وجودش را می‌گیرد و همین موضوع شوق وطن را در دلش شعله‌ور می‌کند. بسیاری از ابیات وطنی صائب از شوق وطن حکایت می‌کند:

جان غربت زده را زود به پابوس وطن می‌رساند نفس برق‌سواری که مراست

(همان: ۳۵)

سنگ را پر می‌دهد شوق عزیزان وطن ای که از سنگ نشان از جا نجنبیدن چرا؟

(همان: ۴۱)

۶-۵- یاد وطن

صائب علی‌رغم میل باطنی به هند، کعبه‌آمال و آرزوهای شاعران — سفر می‌کند. با این که در آنجا از جاه و جلال برخوردار بوده و در ناز و نعمت به سر می‌برده، ولی یاد وطن، لحظه‌ای از لوح دلش پاک نشد:

از نواهای غریب صائب آتش‌نفس می‌توان دانست در فکر وطن افتاده است

(همان: ۷۴۵)

صائب از داغ غریبی به وطن می‌سوزد همچو یعقوب مقیمی که عزیزش سفری است

(همان: ۳۵۸)

نتیجه‌گیری

وطن، از مفاهیم نوستالژیک ادبی به شمار می‌آید؛ به‌ویژه در دوره صفویه که به دلیل عدم توجه شاهان صفوی به شعر و روی آوردن شاعران مدحی به دیار هندوستان که این مفهوم شکل جدیدی به خود گرفت. در این دوره، نگرش شاعران نسبت به وطن تحت تأثیر مهاجرت و غربت‌گزینی قرار دارد. صائب با توجه به اینکه هفت سال در هندوستان زیسته، در اشعارش به وطنیات پرداخته است؛ البته وطن در شعر صائب دو معنی دارد: وطن در معنای عرفانی و وطن در معنای زادگاه. صائب در مقام عارف، به جدایی روح از جایگاه حقیقی خود و گرفتاری آن در جسم پرداخته است و

در مقام شاعر، به جدایی خویش از ایران و فراز و نشیب‌های این دوری اشاره کرده است. آنچه از اشعار صائب در مورد عوامل مهاجرتش بر می‌آید عدم توجه به شاعر، جو نامناسب فضای اجتماعی و حمایت گورکانیان از شاعران است. او با وجود اینکه در هندوستان به ثروت فراوانی دست یافته بود، در برخی موارد از مهارت خویش پشیمان گشته و آرزوی بازگشت به وطن را داشته است.

منابع و مآخذ:

کتابها:

آجودانی، ماشاء الله. (۱۳۸۲). یا مرگ یا تجدد. تهران: نشر اختران.
آرین پور، یحیی. (۱۳۵۵). از صبا تا نیما. تهران: فرانکلین.
الیاده، میرچا. (۱۳۶۵). مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ. ترجمه بهمن سرکاراتی، تبریز: نیما.
بهار، محمد تقی. (۱۳۷۶). سبک شناسی (تاریخ تطوّر نثر فارسی). چاپ نهم، تهران: انتشارات مجید.
پور نامداریان، تقی. (۱۳۷۵). رمز و داستان‌های رمزی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
تمیم داری، احمد. (۱۳۷۲). عرفان و ادب در عصر صفوی. جلد اول، تهران: انتشارات حکمت.
رضایی راد، محمد. (۱۳۷۸). مبانی اندیشه‌های سیاسی در خرد مزدایی. خرمشهر: انتشارات طرح نو.
زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). از گذشته ادبی ایران. ج ۲، تهران: نشر سخن.
خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی. (۱۳۷۵). دیوان اشعار. به اهتمام میرجلال الدین کزازی، تهران: مرکز.
شبللی، نعمانی، (۱۳۶۳). شعر العجم یا تاریخ شعر و ادبیات ایران. ترجمه ی سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.

صائب تبریزی، میرزا محمد علی. (۱۳۷۴). دیوان اشعار. به کوشش محمد قهرمان، نشر علمی و فرهنگی.
صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات ایران. جلد اول، تهران: ققنوس.
کلیم، ابوطالب. (۱۳۶۹). دیوان اشعار. تصحیح محمد قهرمانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
گلچین، احمد، (۱۳۶۹). کاروان هند. مشهد: آستان قدس رضوی.
وحشی بافقی. (۱۳۸۲). دیوان اشعار. به کوشش پرویز بابایی، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه.

مقالات:

بسناس، مه‌ری. (۱۳۹۶). "نقش شاعران شیعه‌ی عصر صفوی در انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه قاره‌ی هند". فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، شماره ۲، صص ۸۴-۷۱.
پور جوادی، نصرالله. (۱۳۹۴). "تصوف در ایران، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی". تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۲۰۳-۱۰۳.
شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۱). "وطن و جلوه‌گری‌های آن در شعر فارسی". مجله یاد، شماره ۶۳، صص ۱۶۱-۱۶۸.
شوان، فریتوف. (۱۳۷۶). "اصول و معیارهای هنر جهانی". ترجمه دکتر سید حسین نصر، مجموعه مقالات مبانی هنر معنوی، شماره ۳، صص ۱۲۸-۸۹.

- شیری، قهرمان. (۱۳۹۲). "سبک هندی مظهر مقاومت منفی". فصلنامه‌ی زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴۱، صص ۸۲-۶۵.
- صادق‌پور، عبدالحمید. (۱۳۹۲). "ترویج ادب فارسی در هند در عهد صفوی". فصلنامه پارسه، شماره ۲۳، صص ۱۳۹-۱۲۳.
- عناقه، عبدالرحیم؛ کلاهدوز، الهه. (۱۳۸۹). "بررسی غربت انسان در اشعار مولانا". گوهر گویا، شماره ۳، صص ۱۸۸-۱۶۱.
- کارگر، یحیی؛ بهاء‌الدین اسکندری. (۱۳۹۲). "انگیزه‌های سفر به هند در آینه شعر صائب". فصلنامه مطالعات شبه قاره، شماره ۱۴، صص ۱۳۰-۱۰۵.
- مرز آبادی، غلامحسین. (۱۳۵۱). "ملک الشعرايي در ايران". دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۰۱، صص ۳۴-۱.
- نیکو بخت، ناصر؛ غلامعلی زارع. (۱۳۸۵). "وطن در شعر مشروطه". مجله زبان و ادبیات فارسی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم)، شماره ۵۴ و ۵۵، صص ۱۵۰-۱۳۱.